



The effects of prosperity from the perspective of the Qur'an

(Received: 2023-12-26 Accepted: 2023-11-13)

Hoseini, Seyyed Masoom¹

Ranjbar, Hasan²

Abstract

One of the dangerous diseases that affects many civilizations and societies and can cause the downfall and destruction of societies is the welfare of the people, especially the officials. In a prosperous society, the spirit of self-sacrifice, jihad and martyrdom is very rare. If the element of convenience and welfare is injected into a person or a society, that person or society will gradually be drawn towards corruption and as a result ruin. On the other hand, it seems that the Qur'an also paid attention to this terrible creature and addressed it in different places. That is why it is important to pay attention to this issue. Since the effects of welfarism are more important than other aspects of the subject, this article, which dealt with the effects of welfarism in the Qur'an with a descriptive-analytical method, and reached the conclusion that humiliation and degradation, disobeying God's command, taking the correct view, rebellion, the fall of morals in society, oppression and rebellion, etc. are the effects of prosperity

Key words: Qur'an - Prosperity - Prosperity - Works - Life

1. Assistant Professor of the Holy Quran University of Sciences and Education, Amol, Iran
masoomhosseini@gmail.com

2. Master's student of the Holy Quran University of Sciences and Education, Amol, Iran

نوع مقاله: پژوهش

آثار رفاه خواهی از منظر قرآن

تاریخ دریافت ۱۴۰۲/۸/۲۲ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۰/۵

حسینی، سید معصوم^۱حسن رنجبر^۲

چکیده:

یکی از بیماری های خطرناک که دامنگیر بسیاری از تمدن ها و جوامع می شود و می تواند سبب سقوط و هلاکت جوامع گردد رفاه خواهی مردم و به خصوص مسئولین می باشد. در جامعه رفاه زده، روحیه ایثار، جهاد و شهادت طلبی بسیار کم فروغ و تار است. اگر عنصر راحت طلبی و رفاه خواهی به فرد یا جامعه ای تزریق شود، به تدریج آن فرد یا جامعه به سمت فساد و در نتیجه تباهی کشیده می شود. از طرفی به نظر می رسد که قرآن نیز، به این موجود وحشتناک توجه داشته و در جاهای مختلف به آن پرداخته است. به همین دلیل مهم است که این موضوع مورد توجه قرار گیرد. از آنجا که آثار رفاه خواهی بیش از دیگر ابعاد موضوع حائز اهمیت است، این مقاله، که با روشی توصیفی-تحلیلی به آثار رفاه خواهی در قرآن پرداخت و به این نتیجه دست یافت که ذلت و خواری، سرپیچی از فرمان خدا، گرفتن دید صحیح، طغیان، سقوط اخلاق در جامعه، ظلم و طغیان و... از آثار رفاه خواهی هستند

کلیدواژه: قرآن - مترفین - رفاه خواهی - آثار - زندگی

^۱ . استادیار گروه تفسیر و علوم قرآن، دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، آمل، ایران (نویسنده مسئول)

masoomhosseini@gmail.com

^۲ . دانشجوی کارشناسی ارشد دانشکده علوم قرآنی آمل

هرچه جوامع متمدن تر و پیشرفته تر می شوند، سطح زندگی و متعاقب آن سطح انتظار مردم بالاتر رفته نتیجه این روند، رفاه خواهی و تمایل به راحتی است. یعنی یکی از نتایج طبیعی شهرنشینی، این است که استفاده از لذات دنیوی، اصالت پیدا می کند و به شکل رفاه طلبی خودنمایی می نماید. به عبارت دقیق تر محیط پر زرق و برق شهر، دارای امکانات بسیاری است و زندگی در آن سختی ها و مشقات زندگی در روستا را ندارد، بنابراین بستر مناسبی است که روحیه رفاه طلبی تقویت شده و به یک خواسته و اصل تبدیل شود. حال اگر چنین خصلتی در بین مسئولین پیدا شود این روند سریعتر می گردد و جامعه رو به قهقرا می رود.

از نظر ابن خلدون، مهم ترین علت تجمل خواهی را باید در خود روند توسعه مدنیت و میل به گسترش رفاه، صنعت و تجارت دانست. به عبارت دیگر، توسعه شهرنشینی، گسترش رفاه و فرهنگ بهره مندی از لذت ها و خوشی های دنیا را در پی دارد، تجمل مورد بحث در مقدمه تاریخ را می توان فزونی رفاه در معیشت دانست، به گونه ای که موجب پرداختن به نیازهای غیرضروری و غرق شدن در ناز و نعمت و آسایش گردد. در نظر ابن خلدون، هرگاه اسراف و تبذیر والیان در اموال، به زندگی تجملی و خوش گذرانه آنها اضافه شود، دوران زوال و انحطاط دولت آغاز می گردد. (دادجو، ۱۳۸۹، ۳۳)

از آنجا که معرفی آثار رفاه خواهی به منزله تابلویی است که خطرات این خصلت را به خوبی برجسته سازی می کند، در این مقاله تلاش بر آن است که به این مسئله پرداخته شود تا همگان احساس خطر کرده و این قضیه را جدی بگیرند.

به نظر می رسد آیتی از قرآن که در مورد مترفین، تنعم، اسراف، تبذیر و امثال ذلک هست، مرتبط با این موضوع می باشد؛ که در این مقاله به برخی از این آیات اشاره می شود.

لازم است قبل از بیان آثار رفاه خواهی به مفهوم «رفاه خواهی» پرداخته شود. «رفاه خواهی» به معنای «تن آسایی» و «آسودگی» است (معین، ۱۳۸۶، ج ۲: ۱۶۶۳) که معادل واژه «اتراف» در زبان عربی و ادبیات قرآنی است. فلذا به مفهوم شناسی واژه «اتراف» می پردازیم.

مفهوم شناسی «اتراف»

«اتراف» از ریشه «ترف»، است. در لسان العرب آمده است که «ترف» به معنای تنعم است و مترف به کسی می گویند که نعمتهای دنیا و وسعت زندگی او را متکبر کرده و سبب طغیان او شده است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۹: ۱۷). راغب در مفردات گفته است که التُّرْفَةُ، فراخی و وسعت در نعمت است گفته‌اند- اُتْرِفَ فلان است یعنی او مُتْرَفٌ یا نعمت زده است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱۶۶). در التحقیق آمده است که «ترف» همان تنعم به نعمت دنیایی، فراخی زندگی دنیوی، تمتع و بهره برداری در آن از هر جهت است اما «اتراف» به معنای مغرور شدن و طغیان کردن از معانی مجازی و لوازم فراخی عیش است، در ضمن، تفاوت مترف و منعم این است که مترف، صاحب نعمتی را گویند که در نعمت های مادی غرق است و از معنویات غافل است ولی منعم مطلق صاحب نعمت است، خواه مادی یا معنوی، کامل یا ناقص، غافل از خدا یا متوجه به او باشد (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱: ۳۸۴).

همانطور که گفته شد رفاه طلبی و رفاه خواهی آثاری دارد که در ذیل به یازده مورد آن، اشاره می شود:

۱- ذلت و خواری

وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ أَهْبَطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكُمْ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ: و (نیز به خاطر بیاورید) زمانی را که گفتید: «ای موسی! هرگز

حاضر نیستیم به یک نوع غذا اکتفاء کنیم! از خدای خود بخواه که از آنچه زمین می‌رویند، از سبزیجات و خیار و سیر و عدس و پیازش، برای ما فراهم سازد.» موسی گفت: «آیا غذای پست‌تر را به جای غذای



بهرتر انتخاب می‌کنید؟! (اکنون که چنین است، بکوشید از این بیابان) در شهری فرود آئید زیرا هر چه خواستید، در آنجا برای شما هست.» و (مهر) ذلت و نیاز، بر پیشانی آنها زده شد و باز گرفتار خشم خدایی شدند چرا که آنان نسبت به آیات الهی، کفر می‌ورزیدند و پیامبران را به ناحق می‌کشتند. اینها به خاطر آن بود که گناهکار و متجاوز بودند. (بقره/۶۱)

در این آیه شکم پرستی عامل هبوط و سقوط انسان‌ها بیان شده (لن نصبر علی طعام واحد)... «اهبطوا» و رفاه طلبی، زمینه ذلت و خواری معرفی گردیده است. («لن نصبر»... «ضربت علیهم الذلّه») (قرآنی، ۱۳۸۳، ج ۱: ۱۲۶). قوم بنی اسرائیل از غذای کافی و مقوی برخوردار بودند ولی بر سختی یکنواختی آن صبر نکردند و تقاضای سبزیجات، خیار، سیر، عدس و پیاز کردند که اکثر آنها برای تغییر طعم غذاست و موجب افزایش لذت غذایی می‌شود -البته منظور این نیست که ارزش غذایی ندارند بلکه منظور این است که غالباً از جهت ارزشی مورد توجه قرار نمی‌گیرند- به عبارتی آنها، تنوع خواه شدند و رسالت خویش را فراموش کردند و یا اینکه رسالت خویش را فدای هواخواهی و رفاه طلبی خود کردند. در نتیجه به شهر رفتند تا برای کسب این خواسته‌ها تلاش کنند و همین باعث شد و یا مقدمه و آغازی بود، جهت وفا نکردن به وعده‌هایی که به حضرت موسی داده بودند مثل جنگ با قوم جبّاری که در فلسطین بودند تا آنجا که مورد لعنت پیامبر خود واقع شدند و چه ذلتی از این بالاتر؟! پس باید دانست که شکم پرستی و تنوع طلبی که نوعی رفاه طلبی است، زمینه ذلت و بیچارگی یک فرد و در صورت همگانی شدن آن یک جامعه می‌گردد.

در واقع این درخواست فصل نوینی در زندگی بنی اسرائیل باز می‌کند که پس از انتقال از زندگی بیابان گردی و سکونت در قریه به شهر نشینی می‌گرایند و در حقیقت نمونه و تمثیلی از تحولات اجتماعی است که در داستان زندگی یهود قرآن متمثل نموده است. در واقع تحول از زندگی بدوی (بیابانی) اگر از مبادی ایمانی و اصول اخلاقی آغاز گردد و اساس و مواد اولی آن از افرادی با ایمان و دارای مسئولیت وجدانی و خوی انسانی پایه‌گذاری شود و در تحت تعالیم رهبرانی اندیشمند و کوشا قرار گیرند، نتیجه‌اش

هم- آهنگی فکری و پیشرفتهای عقلی و بهره‌دادن و بهره‌گیری افراد و طبقات و بکار افتادن قوای نفسی آنها و در دسترس قرار گرفتن خیرات طبیعت است. تمدن و شهرنشینی صحیح و مدینه فاضله یا الهی نیز همین است ولی اگر گرائیدن به شهر و اجتماع در آن از مبادی شهوات و تأمین لذات آغاز گردد ملازم با هبوط و سقوط قوای معنوی و عقلی و جسمی از محیط زندگی فطری بدوی خواهد بود زیرا زندگی بیابان از هر جهت محفظه‌ای طبیعی است که عقل فطری و نفسیات و جسم را از آفت‌ها ننگه می‌دارد و قوای فطری را پرورش می‌دهد. در بیابان عقل فطری روبروی با نظام خلقت است و جسم از نور و هواء و غذاهای طبیعی تغذیه می‌نماید و بند و قید قوانین و حدود محدودش نمی‌ماند و هر فرد و قبیله‌ای پیوسته هوشیار دشمن و مالک نفس و مدافع حق خود می‌باشد. مردم و قبایل بیابان‌گرد مانند شهرنشینان بیچاره عیال و انگل دیگری نیستند. خوبیهای بد و مسری و بیماریهایی که از تغنن و شکم خواری در شهرها شایع است در حریم بیابان راه ندارد. به این جهت اینگونه مردم بیشتر قابل تربیت و هدایت‌اند. چنان که پیوسته پیروان پیمبران و مصلحین و مدافعین از حریم از میان آنها برخاسته‌اند. ولی شهرنشین‌هایی که برای تغنن و پرخوری و تنبلی گرد هم جمع می‌شوند و نام چنین اجتماعی را تمدن می‌گذارند، جسم و روحشان ناتوان می‌گردد و همواره اندیشه و قوای عقلیشان در پی حیل‌های معیشت و جستن راههای آن بکار می‌رود، بدینجهت مغزها از ادراکات فطری تهی می‌شود و اندیشه‌های شیطانی درون آن را تاریک می‌سازد و از توجه و درک هدف عالی زندگی و تشخیص خیر و صلاح باز می‌مانند و اراده‌ها در برابر قوانین و قهر حکومتها که لازمه چنین زندگانی است سست می‌گردد.. (طالقانی، ج ۱: ۱۷۹)

البته بدون شک، تنوع از لوازم زندگی و جزء خواسته‌های بشر است و آن کاملاً طبیعی است که انسان پس از مدتی از غذای یکنواخت خسته شود، این کار خلافی نیست اما در زندگی بشر حقایقی وجود دارد که اساس زندگی او را تشکیل می‌دهد و نباید فدای خوردن، خواب و لذائذ متنوع گردد. زمانهایی پیش می‌آید که توجه به این امور انسان را از هدف اصلی، از ایمان و پاکی و تقوی، از آزادگی و حریت



باز می‌دارد، در اینجا است که باید به همه آنها پشت پا زد. تنوع‌طلبی در حقیقت دام بزرگی است از سوی استعمارگران دیروز و امروز که با استفاده از آن، افراد آزاده را چنان اسیر انواع غذاها و لباس‌ها و مرکب‌ها و مسکن‌ها می‌کنند که خویشتن خویش را به کلی به دست فراموشی بسپارند و حلقه اسارت آنها را بر گردن نهند (مکارم، ۱۳۷۴، ج ۱: ۲۸۰).

بنی اسرائیل قومی صحرائنشین بودند و سپس شهر نشین شدند. ولی نمی‌توانستند در مقابل امور منفی شهرنشینی مقاومت نشان دهند و به همین جهت حالت بندگی و بردگی در ایشان ریشه دوانید و ضعیف و ترسو و مختلف با یکدیگر بار آمدند که نمی‌توانستند به هم اعتماد کنند. سپس پیامبرشان موسی (ع) ایشان را به سرزمین سیناء کوچ داد، و اینان بعضی از ویژگیهای بادیه نشینی نخستین خود را بازیافتند، ولی بسیاری از آثار مرحله بردگی و چاکری هنوز در جانهاشان باقی بود و هنگامی که از پیامبرشان خواستار آن شدند که به ایشان اجازه بازگشت به فلسطین و مستقر شدن در شهر را دهد، این درخواست به صلاح ایشان نبود، چه آنکه آثار عبودیت و از جمله اختلافات ریشه‌دار در نفوس ایشان، آنان را تهدید می‌کرد که بار دیگر منحرف شوند و تمدن ایشان فروریزد ولی آنان در این باره اصرار می‌ورزیدند و چون (به شهر بازگشتند) خصوصیات منفی شهر نشینی بار دیگر به ایشان بازگشت که قرآن از آن چنین حکایت می‌کند: «وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ» - و آن گاه که گفتید: ای موسی ما بر یک خوراک شکیبایی نتوانیم، از خدایت بخواه

که برای ما آنچه را زمین از سبزی و خیار و گندم و عدس و پیاز می‌رویانند بیرون آورد (موسی) گفت: آیا بر آنید که چیز پست‌تر را جانشین چیز بهتر کنید به شهر فرود آید که در آنجا هر چه خواستید برای شما هست پس به شهر درآمدند و در جانهای ایشان صفات ترس و بی‌اعتمادی و فردیگری شایع شد، و روح سپاهیگری را که در صحرا پیدا کرده بودند از دست دادند و در نتیجه: «وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ» - برای آنان خواری و ذلت لازم آمد» و با بندگی سیاسی، بندگی اقتصادی نصیب ایشان شد، چه گردنکشان،

مردمان را جز برای آن مورد بردگی قرار نمی‌دهند که از نیروهای ایشان بهره‌کشی کنند، و از خیرات ایشان برخوردار شوند پس گرفتار مسکنت نیز شدند: «وَالْمَسْكَنَةُ وَبِأُوْءِ بَعْضِ مِنَ اللّٰهِ وَ دَرُوْشِي وَ گرفتار خشم خدا شدند.» (مترجمان، ۱۳۷۷، ج ۱: ۱۶۳).

همانطور که مشاهده شد، کسانی که رفاه طلب بودند به پیامبرشان که قصد تربیت و رشد آنها را داشتند، توجه نکرده و نتوانستند میل ایشان را بر میل خود ترجیح دهند و نتیجه‌ی تقدم و ترجیح دلخواسته- مثل رفاه خواهی- به عقل خواسته و وحی خواسته- که خود نمودی از عقل خواسته است- همین است. باید باور کرد که راضی بودن به آنچه خداوند خواسته و صبر بر آن، تأمین کننده‌ی خیر و مصلحت واقعی انسان است. «أُتِيبْتَدِلُوْنَ اَلَّذِي هُوَ اَدْنٰى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ» و شهرنشینی و داشتن همه نوع امکانات، نشانه‌ی رشد و تکامل نیست، بلکه گاهی مایه‌ی سقوط و هبوط است «اهْبِطُوا مِصْرًا» (قرآنی، ۱۳۸۳، ج ۱: ۱۲۶).

۲- سرپیچی از فرمان رسول خدا، جهاد نرفتن و دروغ گفتن

لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيْبًا وَ سَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوْكَ وَ لَآكِن بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَ سَيَحْلِفُوْنَ بِاللّٰهِ لَوْ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُوْنَ اَنْفُسَهُمْ وَ اللّٰهُ يَعْلَمُ اِنَّهُمْ لَكَاذِبُوْنَ: اگر غنیمتی نزدیک و سفری کوتاه (برای جهاد) بود، قطعاً (منافقان) در پی تو می‌آمدند ولی آن راه بر آنان دور و دشوار آمد (و به این بهانه نمی‌آیند) و به خدا سوگند خواهند خورد که اگر می‌توانستیم، با شما (به جنگ) بیرون می‌شدیم! آنان (با این روش) خود را هلاک می‌کنند و خداوند می‌داند که آنان دروغ‌گویانند. (توبه/۴۲)

این آیه، از اخبار غیبی قرآن است که قبل از وقوع حادثه، از آن خبر می‌دهد، و مربوط به جنگ تبوک است، چون منطقه‌ی تبوک تا مدینه فاصله‌ای بسیار داشت (قرآنی، ۱۳۸۳، ج ۵: ۶۸) و در مذمت آن افرادی نازل شده که از خروج با پیامبر اسلام (ص) برای جنگ تبوک خودداری نمودند. «لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيْبًا وَ سَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوْكَ» یعنی یا محمد (ص) اگر در این مقصد و سفری که تو اینان را برای آن دعوت



میکنی مال و منال دنیوی می‌بود، و در عین حال یک سفری متوسط و معتدل بود از تو پیروی می‌کردند، تا به آمال و آرزوهای مادی و دنیوی خود برسند ولی چون این سفر: اولاً آرزوهای مادی و دنیوی ایشان را تأمین نمیکند و ثانیاً دور، و ثالثاً پای جهاد در کار است و رابعاً پر مشقت می‌باشد لذا از شرکت در آن تعلق و بهانه‌جوئی می‌نمایند (وَلَكِنْ بَعَدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ) (نجفی خمینی، ۱۳۹۸ق، ج ۶: ۲۹۱).

تن پروران و رفاه جویان جامعه خود را از فوائد جهاد و انجام دادن کارهای دشواری که خدا بر مؤمنان مقرر داشته است، محروم می‌دارند، زیرا طمع آنها در جاه و مال است و البته فعالیت آنان در میان جامعه الهی به سبب پاشیدن بذر تبلی و تن پروری در میان مردم، موجب تضعیف دستگاه رهبری می‌شود و دیگر نمی‌تواند حکمی صادر کند و دستوری بدهد زیرا به اجرای آن اعتماد ندارد و هر گاه این گونه عناصر مقامات دولتی را اشغال کنند مانع از رشد و ترقی جامعه می‌گردند و هر کار مهمی که پیش آید اینان به گونه‌ای سعی می‌کنند در آن شرکت نکنند بویژه چون جهاد پیش می‌آید، اینان نزد رسول الله (ص) می‌آمدند و از او اجازه می‌خواستند که در شهر بمانند و با لشکر همراه نشوند (مترجمان، ۱۳۷۷، ج ۴: ۱۵۷).

همانطور که مشخص است یکی از عوامل جهاد نرفتن، سرپیچی کردن از فرمان رسول خدا، قسم دروغ و هلاکت رفاه طلبی است و شاید یکی از نشانه‌های منافقان همین خصلت است و گویی این خصلت آغشته به نفاق است و یا منافق آمیخته به این خصلت است.

بنابراین باید دقت کرد که جنگ، معیار خوبی برای آزمودن انسان‌هاست. «لَوْ كَانَ عَرَضًا... «لَاتَّبَعُوكَ» و گرنه منافقین برای دستیابی به منافع مادی، در بعضی جنگ‌ها شرکت می‌کنند. «لَوْ كَانَ عَرَضًا... «لَاتَّبَعُوكَ» و پذیرفتن کارهای راحت و پر منفعت، نشانه‌ی رشد و ایثار نیست. «لَاتَّبَعُوكَ». آری مسلمانی، با تن پروری و رفاه‌طلبی سازگار نیست. «بَعَدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ». آثار ترک جهاد را نمی‌توان با توجیه نابجا و دروغ و سوگند دروغ، که کاری منافقانه است «سَيَحْلِفُونَ» از بین برد، بلکه شقاوت و هلاکت، پیامد قطعی آن

است. «يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ» بلی پیامدهای فرار از جبهه، فرار از تکالیف دشوار و راحت طلبی دامنگیر خود فراریان است. «يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ» (رک:قرائتی، ۱۳۸۳، ج ۵: ۶۸).

۳- گرفتن دید صحیح

وَ إِذَا أَنْزَلْتَ سُورَةً أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ جَاهَدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُوا الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَ قَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ (۸۶) رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَ طَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ: و هنگامی که سوره‌ای نازل شود (و به آنان دستور دهد) که: «به خدا ایمان بیاورید! و همراه پیامبرش جهاد کنید!»، افرادی از آنها [گروه منافقان] که توانایی دارند، از تو اجازه می‌خواهند و می‌گویند: «بگذار ما با قاعدین [آنها که از جهاد معافند] باشیم!» (۸۶)(آری)، آنها راضی شدند که با متخلفان باشند و بر دل‌هایشان مهر نهاده شده از این رو (چیزی) نمی‌فهمند! (توبه/۸۶-۸۷)

«الطول» به معنای امکانات و توانمندی، «اولوا الطول» یعنی توانگران و ثروتمندان. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۵: ۱۲۰)

توانگران منافق چون جهاد پیش آید خود را بی تفاوت نشان می‌دهند آنها از یک سو خواهان امتیازاتی در جامعه هستند و از سوی دیگر نمی‌خواهند برای جامعه اسلامی منشأ کار مثبتی گردند، بویژه در روزگاران سختی. وَ إِذَا أَنْزَلْتَ سُورَةً أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ جَاهَدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُوا الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَ قَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ چون سوره‌ای نازل شد که به خدا ایمان بیاورید و با پیامبرش به جنگ بروید، توانگران از تو رخصت خواستند و گفتند ما را بگذار تا با آنها که باید در خانه نشینند در خانه بنشینیم.» آری، توانگران منافق می‌خواهند به جهاد نروند و تن به مرگ ندهند ولی در عین حال عمل خود را به گونه‌ای توجیه کنند، پس عذرهای می‌تراشند تا مگر رسول الله ﷺ آنان را رخصت دهد تا با کسانی که جهاد بر آنها واجب نیست در خانه بمانند، و این یکی از امتیازاتی بود که توانگران می‌خواستند حاصل کنند ولی آیا اسلام به چنین کسان چنین امتیازهایی می‌دهد؟ هرگز. اسلام ارزش جهاد را از هر ارزش دیگر چون ثروت و قوت برتر می‌داند و تذکر می‌دهد که کسانی که از جهاد سر بر می‌تابند نمی‌دانند که



با خود چه معامله‌ای می‌کنند. اینان خود را در زمره مشت‌ی زنان و ناتوانان که به سبب ناتوانی و عجزشان از حساب جامعه بیرون رفته‌اند، در می‌آورند. به راستی چگونه راضی می‌شوند به جماعت عاجزان و از پای افتادگان پیوندند؟ «رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ» و بدان راضی شده‌اند که قرین خانه‌نشینان باشند.» (مترجمان، ۱۳۷۷، ج ۴: ۲۰۷)

مرفهان تن پرور، از جهاد می‌ترسند. «استأذنک اولوا الطول» و دنیا طلبی، رفاه زدگی و روحیه نفاق، دید صحیح و شناخت عمیق را از انسان می‌گیرد. «لایفقهون» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۵: ۱۲۱) همانطور که می‌بینید یکی از عوامل از دست دادن دید صحیح رفاه زدگی است در حقیقت، جهاد امری است که در آن باید از دلبستگی‌ها طلاق گرفت - مانند مال، خانواده و ذات خویش - مسلماً کسانی که دارای امکانات مالی هستند، احتمالاً طعم رفاه را هم در سایه خنک ثروت چشیده‌اند و وقتی پدیده دشواری مثل جهاد پیش می‌آید پدیده‌ای که اسمش روی خودش است - جهاد یعنی تلاش - اگر با دینداری دارای صبر و مقاومت نشده باشند، از نازپروردگی نرهمیده باشند و از چنگال دهشتناک تعلقات آزاد نشده باشند به احتمال زیاد به چنین تکلیفی تن نخواهند داد. به هر حال صندلی راحت و موقعیت شغلی خوب، مسکن عالی و امکانات مالی بالا، کمتر کسی را زمین گیر و زمینی نمی‌کند! و جدا شدن و دل کندن از این شرایط مساعد، خود جهادی است اما کسی که مالی و رفاهی ندارد قطعاً دل بستگی‌های او کمتر است و کار او راحت تر، پس هرکس که به دنبال رفاه باشد در هنگام جهاد باید دو جهاد کند و در هنگام پیش آمدن تکالیف دشوار و امتحان‌های سخت به راحتی تصمیم درست نمی‌گیرد و همین رفاه گردوغباری می‌شود در مقابل دید او تا جلوی تشخیص او را بگیرد مثلاً ممکن است بگوید به حرف‌های آمریکا باید گوش داد و نباید او را عصبانی نکرد چون می‌داند عصبانی کردن آمریکا یعنی از بین رفتن رفاه اش. چنین دید اشتباه و شناخت سطحی از ارتباط با دشمنی مثل آمریکا، نشأت گرفته از رفاه خواهی و راحت طلبی است.

۴- طغیان، تقلید و تعصب بیجا

وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ: و این گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو پیامبر اندازکننده‌ای نفرستادیم مگر اینکه ثروتمندان مست و مغرور آن گفتند: «ما پدران خود را بر آئینی یافتیم و به آثار آنان اقتدا می‌کنیم.» (زخرف/ ۲۳)

«مترف» از «ترفه» به معنای نعمت فراوان است و به کسی گویند که نعمت‌ها او را مغرور و سرمست کرده باشد. (ابن منظور ۱۴۱۴ق، ج ۱۷: ۹)

این آیه برای ما بیان می‌کند که مردم در برابر پیامبران خود به دو دسته تقسیم شده‌اند: دسته‌ای از پیامبران پیروی کرده‌اند که همان مستضعفان بوده‌اند، و دسته‌ای با رهنمود و هدایت پیامبران مخالفت ورزیده‌اند که همان متنعمان و دنباله‌روان آنها از توده مردم بوده‌اند. (مترجمان، ۱۳۷۷، ج ۱۲: ۴۵۰)

در تفسیر منهج الصادقین ذیل این آیه آمده است که مترفین که همان متنعمان و توانگران آن قریه بودند کسانی که کثرت و زیادی نعمت ایشان را به بطر و شادی و فرح کشانده بود و به خاطر مشغولی به شهوات و ملامتی (لهویات: سرگرمی‌ها) از مشاق (سختی‌های: مشقت‌های) دین، خود را کنار کشیده بودند و از تفکر و تأمل در دلایل و حجج (حجت‌ها) آسوده خاطر و بی‌خیال بودند یعنی به تفکر نمی‌پرداختند و برایشان مهم نبود و بهین روشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

آن توجه نمی‌کردند به همین دلیل در جواب پیامبر خود گفتند که ما پدران خود را بر دینی یافتیم و به آنان اقتدا می‌کنیم پس تخصیص مترفین مشعر است یعنی جداکردن و اختصاص دادن مترفین از میان مخالفان. پیامبر گواهی می‌دهد که تنعم و حب و دوست داشتن بطلالت و بیکاری، آنها را از نظر کردن در دلایل منصرف و به تقلید متمایل ساخته است. (ر.ک: کاشانی، ۱۳۳۶، ج ۸: ۲۴۳)

همانطور که مشاهده شد؛ رفاه طلبی و رفاه خواهان یعنی کسانی که به لذات دنیا مشغول شدند و در آن غرق گشته و فریب آنان را خورده‌اند، همین محبت و خواهشی که نسبت به شرایطشان دارند - که همان رفاه و راحتی و فراوانی نعمت است - سبب شده که با تعصب در مقابل پیغمبران بایستند و دست به



تقلید های کورکورانه بزنند، پس شاید درست باشد اگر بگوییم که مترف بودن و رفاه طلبی، سبب می شود که ما در برابر سخن و استدلال حق ایستادگی کنیم و تعصب به خرج دهیم و یا اینکه دست به تقلید کورکورانه بزنیم. مثلاً مسئولی که در رفاه و راحتی است در پاسخ به اینکه چرا اینقدر مصرف گرایی صورت می گیرد ممکن است بگوید چون قبلی ها چنین کاری می کردند و تغییر این شرایط باعث به خطر افتادن موقعیت او می شود هرچه استدلال می آورید که دست از مصرف گرایی بردارید و به تولید بپردازید، قبول نمی کند! و یا مثلاً به کسی می گوئیم که فلان چیز خمس دارد چون نمی خواهد کمی از ثروت خود دست بردارد، مراجع را زیر سوال می برد و می گوید آنها از خودشان درآورده اند!

باید در نظر داشت که انبیا، مخالفانی از طبقه مرفه داشته اند که بهانه های همگون و مشابهی می گرفتند. «مارسلنا من قبلک...إلّا قال مترفوها» و آنچه موجب طغیان و زمینه تقلید و تعصب های نابجای آنهاست سرمستی از ثروت و رفاه است. (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۰: ۴۴۵)

بنابراین نباید خود را متفاوت با کسانی بدانیم که در برابر پیامبران طغیان کرده اند و دست به تقلید های کورکورانه و تعصب های نابجا زده اند، بلی ممکن است تنعم و افزونی نعمت و راحت طلبی ما را هم به طغیان و تعصب در برابر حق بکشاند و برای توجیه آن هم دست به تقلید بزنیم.

۵- تبعیت از کامجویی (هوس)

فَلَوْ لَّا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةِ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ: چرا در قرون (و اقوام) قبل از شما، دانشمندان صاحب قدرتی نبودند که از فساد در زمین جلوگیری کنند؟! مگر اندکی از آنها، که نجاتشان دادیم! و آنان که ستم می کردند، از تنعم و کامجویی پیروی کردند و گناهکار بودند (و نابود شدند)! (هود ۱۱۶)

نعمتهای فراوانی که خداوند به ظالمان داده بود آنان را فریفت تا شیفته نعمت شدند و جانهای خود را تباه کردند. آیه اشاره دارد به این که تباهی به وسیله نعمت، با (بوسيله) ظلم مردم به یکدیگر و تلاش

در راه پیشی جستن بر دیگران پدید می‌آید و نوع فساد ظالمان با نوع نعمت فراوانی که دارند مرتبط است. فساد ثروت به جز فساد قدرت یا علم است، و فساد به گناهی می‌انجامد که تجاوز به حقوق مردم و نیز هتک آشکار ارزشها و حرمتها را فریاد می‌کند. (مترجمان، ۱۳۷۷، ج ۵: ۱۱۹)

ملا فتح الله کاشانی می‌فرماید که «وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا» کسانی که کافر بودند «مَا أُتْرِفُوا فِيهِ» از آن چیزی که در آن متنعم بودند تبعیت نمودند، یعنی متابعت آرزوهای نفس کرده و تمام اهتمام خود را بتحصيل اسباب شهوات مصروف گردانیده و از ماورای آن اعراض نمودند «وَكَانُوا مُجْرِمِينَ» و کافران بودند یعنی ایشان گسترش و نشو و نما، پیروی و اتباع از هوا و نهی از منکر را، از جمله اسباب عذاب الهی می‌دانند (ر.ک: کاشانی، ۱۳۳۶، ج ۴: ۴۸۰) به عبارت دیگر کسانی که ظلم کردند و کفر ورزیدند از آرزوها و خواهش های نفسانی پیروی کرده اند.

در واقع، آنها مالک مال و ثروت خویش نبودند بلکه مال و ثروت، مالک آنها بود، مثلا آنها ماشین نمی‌خریدند بلکه ماشین آنها را می‌خرید. آری، اموال، آنها را اسیر و بنده خویش کرد و تا هر کجا که خواست برد. ماشین چنین افرادی فرمانروای آنهاست و همین است که مثلا کسی موبایل می‌خرد و موبایل، او را به فساد می‌کشد یا ماشین می‌خرد و با ضبط آن باعث اشاعه گناه و آزار مردم و به خصوص مؤمنین و دوستان خدا می‌شود یا لباس زیبا می‌خرد و با آن ناموس مردم را به تباهی می‌رساند اینها همه مصادیق ظلم هستند. آن فردی که به خاطر پول، دست به توزیع مواد مخدر می‌زند و در این راه قتل هم می‌کند و جنگ هم به پا می‌کند، در حقیقت عاشق و شیفته پول است، جهت رسیدن و هم آغوشی با آن، دست به هر کاری می‌آلاید، به دنبال آن سرگردان است و مطیع آن است مثل یک عاشق مجنون که برای کامجویی با معشوقش حاضر است هر کار کند و هر چه او می‌گوید انجام دهد. آری، رفاه طلبی و آسایش خواهی ممکن است آدمی را به ظلم و فساد و سوسه یا مجبور کند.



۶- سقوط اخلاقی جامعه و سرچشمه فساد

وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيَّهَا الْقَوْلُ فَمَدْمَرْنَاهَا تَدْمِيرًا: و هنگامی که بخواهیم شهر و دیاری را هلاک کنیم، نخست اوامر خود را برای «مترفین» (و ثروتمندان مست شهوت) آنجا، بیان می‌داریم، سپس هنگامی که به مخالفت برخاستند و استحقاق مجازات یافتند، آنها را به شدت درهم می‌کوبیم. (اسراء ۱۶/)

«أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا»، یعنی بزرگان قوم را فرمان به اطاعت می‌دهیم، زیرا خداوند به فسق و گناه دستور نمی‌دهد، بلکه به عدل و احسان فرمان می‌دهد. شیوهی هلاک کردن خدا به این نحو است که به اطاعت دستور می‌دهد، مرفهان بی درد مخالفت می‌کنند و افراد عادی هم از آنان پیروی می‌کنند، آن‌گاه قهر الهی بر همگان حتمی و محقق می‌شود، و عذاب و غضب الهی فرا می‌رسد. اراده‌ی قهر خدای حکیم، بر اساس زمینه‌های گناه و خصلت‌های منفی ماست، و گرنه خداوند مهربان، بی‌جهت اراده‌ی هلاک قومی را نمی‌کند. به فرموده‌ی حضرت رضا (ع): اراده‌ی الهی در این آیه، مشروط به فسق ماست. (قرائتی، ۱۳۸۳، ج ۷: ۳۲)

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چرا امر شدگان تنها مترفین هستند؟

(مترفین از ماده "ترفه" به معنی نعمت فراوان یعنی متنعمین و ثروتمندان از خدا بی‌خبر). در پاسخ این سؤال توجه به یک نکته راه‌گشا است و آن اینکه در بسیاری از جوامع (منظور جامعه‌های ناسالم است) مترفین، سردمداران اجتماعند و دیگران تابع و پیرو آنها. به علاوه در این تعبیر اشاره به نکته دیگری نیز هست، و آن اینکه سرچشمه غالب مفاسد اجتماعی نیز ثروتمندان از خدا بی‌خبری هستند که در ناز و نعمت و عیش و هوس غرقند، و هر نغمه اصلاحی و انسانی و اخلاقی در گوش آنها ناهنجار است، به همین دلیل همیشه در صف اول در مقابل پیامبران ایستاده بودند، و دعوت آنها را که به نفع عدل و داد و حمایت از مستضعفان بوده همیشه بر ضد خود می‌دیدند. روی این جهات از آنها بالخصوص یاد شده است چرا که ریشه اصلی فساد همین گروه‌هاست. ضمناً "دمرنا" و "تدمیر" از ماده "دمار" به معنی هلاکت

است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱: ۳۱۸) به هر حال آیه فوق، هشدار است به همه مردم با ایمان که مراقب باشند، حکومت خویش را بدست مترفین و ثروتمندان مست شهوت ندهند و از آنها دنباله روی نکنند که جامعه آنان را سرانجام به هلاکت و نابودی می کشانند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۲: ۵۹-۶۰) قرائتی در تفسیر نور ذیل این آیه پیام هایی استخراج کرده است از جمله:

۱. یکی از شیوه های قهر و کیفر الهی، رفاه زدگی و فرورفتن در نعمت هاست. «أردنا أن نهلك قرية»

۲. وجود مترفین در جامعه، زمینه ساز قهر الهی است. «فسقوا فیها فحق»

۳. سقوط اخلاقی و اجتماعی جامعه، به دست روسای مرفه آنان است. «امرنا مترفیها ففسقوا»

۴. مرفهان بی درد، پیش از دیگران در برابر دعوت انبیاء(ع) می ایستند.

چون رفاه معمولاً سرچشمه ی فساد است. «امرنا مترفیها ففسقوا» (قرآنی، ۱۳۸۳، ج ۷: ۳۲) (بعد از به مترفین یا همان ثروتمندان دستور دادیم «فسقوا: پس فساد کردند یا و فسق کردند» "ف" در "فسقوا" را هم می توان "پس" ترجمه کرد و هم "و" باید به تفاسیر رجوع کرد گویا آقای قرائتی "پس" ترجمه کرده اند «آمده است)

آری، رؤسای مرفه جهت حفظ آسایش و رفاه و موقعیت خویش دست به نافرمانی از حق و فساد می زنند و احتمالاً علیه حق، تبلیغات راه می اندازند در نتیجه مانع بیداری توده مردم و متعاقباً گسترش دین و توحید می گردند. همین اعمال آنها، مقدمات سقوط اخلاقی جامعه، گسترش فساد و نهایتاً عذاب الهی را فراهم می آورد حال اگر این افراد سخت نازپرورده، با ادبیات سختی و مقاومت آشنا بودند و به دنبال آن با هواپرستی وداع می کردند، یک جامعه را به تباهی نمی کشانند.

۷- ظلم و طغیان

فَلَمَّا أَحْسَبُوا أَنَسَانَا إِذَا هُمْ مِّنْهَا يَرْكُضُونَ (۱۲) لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَ مَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسَلُّونَ (۱۳) قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (۱۴) فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَتُهُمْ حَتَّى جَعَلْنَهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ: هنگامی



که عذاب ما را احساس کردند، ناگهان پا به فرار گذاشتند! (۱۲) (گفتم: فرار نکنید و به زندگی پر ناز و نعمت، و به مسکنهای پر زرق و برقتان بازگردید! شاید (سائلان بیایند و) از شما تقاضا کنند (شما هم آنان را محروم بازگردانید!) (۱۳) گفتند: «ای وای بر ما! به یقین ما ستمگر بودیم!» (۱۴) و هم چنان این سخن را تکرار می‌کردند، تا آنها را درو کرده و خاموش ساختیم! (انبیاء / ۱۲-۱۵)

کامیابی می‌تواند زمینه ساز ظلم و طغیان باشد. «ما أترفتم فيه» (قرآنی، ۱۳۸۳، ج: ۷، ۴۳۳)

۸- کفر

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (۳۴) وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ: و ما در هیچ شهر و دیاری پیامبری بیم‌دهنده نفرستادیم مگر اینکه مترفین آنها (که مست ناز و نعمت بودند) گفتند: «ما به آنچه فرستاده شده‌اید کافریم!» (۳۴) و گفتند: «اموال و اولاد ما (از همه) بیشتر است (و این نشانه علاقه خدا به ماست!) و ما هرگز مجازات نخواهیم شد!» (سبا/ ۳۴-۳۵)

معمولاً کسانی که در صف اول مخالفین انبیاء بودند این گروه مترف طغیانگر غافل بودند که چون تعلیمات انبیاء را از یک سو مزاحم کامجویی و هوسرانی خود می‌دیدند، و از سوی دیگر مدافع حقوق محرومانی که با غضب حقوق آنها به این زندگی پر زرق و برق رسیده بودند، و از سوی سوم آنها همیشه برای پاسداری مال و ثروتشان قدرت حکومت را یدک می‌کشیدند، و پیامبران را در تمام این جهات در نقطه مقابل خود می‌دیدند، لذا فوراً به مبارزه برمی‌خاستند. این معنی، مساله مهمی است که قرآن در آیات مختلف از آن پرده برداشته که غالباً محرومان، نخستین کسانی بودند که دعوت انبیاء (ع) را "لییک" می‌گفتند، و متعمین مغرور نیز اولین گروهی بودند که علم مخالفت را برمی‌داشتند. با اینکه منکران دعوت انبیاء (ع) مسلماً منحصر به این گروه نبودند، ولی غالباً عاملان فساد و داعیان به شرک و خرافات آنها بودند که دائماً سعی داشتند دیگران را هم به زور به این طرق به کشانند. آیه بعد به منطبق پوشالی آنها که در هر زمانی برای اثبات برتری خود متوسل می‌شدند و به اغفال عوام می‌پرداختند اشاره کرده،

می‌گوید: "و آنها گفتند ما از همه ثروتمندتر و پراولادتریم" (و قَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا) خداوند به ما محبت دارد هم اموال فراوان در اختیار ما نهاده، و هم نیروی انسانی بسیار، و این دلیل بر لطف او در حق ما و نشانه مقام و موقعیت ما در نزد او است و ما (نور چشمی‌ها) هرگز مجازات نخواهیم شد!" (و مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ) مگر خداوند عزیز کرده‌های خود را هم مجازات می‌کند؟! اگر ما مطرود درگاه او بودیم این همه نعمت چرا به ما می‌داد؟! خلاصه آبادی دنیای ما دلیل روشنی بر آبادی آخرت ماست! بعضی از مفسران احتمال داده‌اند که جمله «وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ» دلیل بر آن است که آنها بطور کلی منکر قیامت و عذاب بودند ولی آیات بعد نشان می‌دهد که این جمله ناظر به این معنا نیست، بلکه منظورشان این بوده که آنها به دلیل ثروتشان مقرب درگاه خدایند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۸: ۱۰۷-۱۰۸).

کسی که به مال و پیروانش اعتماد داشته باشد و از هدایت خدا و عقل دور بوده باشد در مهالک افتد، همان گونه که امریکا به اتکاء پول و سلاح خود در جنگ ویتنام وارد شد و بینی‌اش به خاک مالیده شد و هیبت و شوکت پوشالی‌اش از هم درید و همان گونه که روسیه وارد جنگ افغانستان اسلامی شد و متحمل زیانهای بسیار گردید. (مترجمان، ج ۱۰: ۳۸۴)

همچنین قرائتی در تفسیر نور ذیل این آیه پیام‌هایی استخراج کرده است از جمله:

۱. مرفهان بی درد، در صف اول دشمنان انبیا بوده اند. «قال مترفوها».
۲. رفاه طلبی، انسان را بی تفاوت و سنگدل نموده و به استکبار می‌کشاند. «قال مترفوها... کافرون».
۳. حرکت انبیاء منافع سرمایه داران را به خطر می‌اندازد. «مترفوها... کافرون».
۴. کفار بی نیازی در دنیا را سبب بی نیازی در آخرت می‌پنداشتند. «اکثر اموالا... و ما نحن بمعذبین».
۵. سرمایه داران به مال و فرزند خود می‌نازند. «نحن اکثر اموالا و اولادا».
۶. ثروتمندان، خود را تافته‌ی جدا بافته می‌دانند. «ما نحن بمعذبین»

مال- خواه به معنای مال و خواه به معنای همه نوع ثروت- و اولاد- چه به معنای اولاد و چه به معنای هرکس که فرمانبردار و به اصطلاح نیرو باشد- یعنی ثروت و مکنت یا به عبارتی زر و زور، ممکن



است انسان را به استکبار و گردنکشی سوق دهد و فرد خود را از همه بی نیاز ببیند. چنین کسی حاضر نخواهد بود شرایط مساعد و حاصلخیز خویش را رها کرده، از رخت گرم و راحت خود رخت بندد و به جهاد، روزه در گرمای تابستان، زکات، خمس و امثال آنها بپردازد. پس معلوم است که رفاه وی، مانع بزرگی، در راه شناخت و ایمان آن به وجود آورده است.

همچنین خداوند تعالی در آیه «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ» (علق ۶ و ۷) نیز به همین نکته اشاره فرموده است که در همیشه روزگار، عاقبت، فرعونها و قارونها و قایلها کارشان به کفر انجامیده است نه یاران صفا و چوپانان و پابرهنگانی که با تبری و عصائی، بدون داشتن زر و سیم و دستیارهای زرین، کاخ کفرپیشگان را از بن برکنده‌اند و نمونه بارز و زنده آن رزمندگان و شهداء و ایثارگران و روستائیان امروز کشور انقلاب اسلامی ما هستند که در عین تنگدستی، کوهی و اقیانوسی از ایمان و شهادت و شهادتند ولی کفر و بی‌ایمانی همیشه در خاندان رفاه‌طلبان و عیاشان و مستکبران و زراندوزان است نه خداپرستان کوخ نشین. (خسروی حسینی، ۱۳۷۵، ج ۳: ۷۹)

۹- از عوامل اصحاب شمال شدن

«وَ أَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ (۴۱) فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ (۴۲) وَ ظِلٍّ مِّنْ يَحْمُومٍ (۴۳) أَلَّا بَارِدٍ وَ لَا كَرِيمٍ (۴۴) إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ: و اصحاب شمال، چه اصحاب شمالی (که نامه اعمالشان به نشانه جرمشان به دست چپ آنها داده می‌شود)! (۴۱) آنها در میان بادهای کشنده و آب سوزان قرار دارند، (۴۲) و در سایه دودهای مترکم و آتشزا! (۴۳) سایه‌ای که نه خنک است و نه آرامبخش! (۴۴) آنها پیش از این (در عالم دنیا) مست و مغرور نعمت بودند» (واقعه ۴۵)

در این آیات اصحاب شمال را معرفی کرده، عذاب آنها را بیان می‌کند و اولین دلیل گرفتاری آنها به این سرنوشت شوم و وحشتناک را، مترف بودن آنها در دنیا می‌داند " آنها پیش از این در عالم دنیا مست و

مغرور نعمت بودند «إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ» «مترف» بطوری که در «لسان العرب» آمده از ماده «ترف» (بر وزن سبب) به معنی تنعم است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۹: ۱۷)، و مترف به کسی می‌گویند که فزونی نعمت او را غافل و مغرور و مست کرده و به طغیان واداشته است. درست است که همه «اصحاب الشمال» در زمره «مترفین» نیستند، ولی هدف قرآن سردمداران آنها است. همانگونه که امروز هم می‌بینیم فساد جامعه‌های بشری از گروه متنعمین مست و مغرور است که عامل گمراهی دیگران نیز می‌باشند، سرخ تمام جنگها و خونریزها و انواع جنایات، و مراکز شهوات، و گرایشهای انحرافی، به دست این گروه است، و به همین جهت قرآن قبل از هر چیز انگشت روی آنها می‌گذارد. این احتمال نیز وجود دارد که نعمت، معنی گسترده‌ای دارد و منحصر به اموال نیست، بلکه جوانی و سلامت و عمر نیز از نعمتهای خدا است که اگر باعث غرور و غفلت گردد سرچشمه اصلی گناهان است، و اصحاب شمال هر یک دارای نوعی از این نعمتها هستند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۳: ۲۳۰)

این رنگهای عذاب که اصحاب مشأمة (شمال) را در آخرت احاطه می‌کند، بدون شک تجلیاتی از آن چیزهایی است که از دنیا برای خود به آخرت فرستاده اند، و نماینده اعمال بد و کارهای گمراه کننده آنان است. (مترجمان، ۱۳۷۷، ج ۱۴: ۴۳۴)

«إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ» تعلیل (علت) عذاب آنهاست یعنی آنها در دنیا اهل طغیان بودند، گویی منظور اصلی از آن، عیاشی و راحت طلبی است هر چند ثروتمند نیز نباشد. (قرشی، ۱۳۷۷، ج ۱۰: ۵۲۵)

در مجمع البیان آمده است که آنها واجبات را برای طلب راحتی بدنشان ترک می‌کردند (کانوا یترکون الواجبات طلبا لراحة أبدانهم) یعنی به خاطر راحت طلبی واجبات را انجام نمی‌دادند. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹: ۳۳۴)

پس مشاهده کردید که رفاه طلبی یکی از عواملی است که می‌تواند انسان را هم رنگ و هم ردیف و هم رتبه اصحاب شمال کند. براستی چه مصیبتی از این بالاتر؟!



۱۰- غفلت و باطیع شرک

وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِّنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُوًا إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَ جَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِّيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ: هنگامی که انسان را زبانی رسد، پروردگار خود را می خواند و بسوی او باز می گردد اما هنگامی که نعمتی از خود به او عطا کند، آنچه را به خاطر آن قبلاً خدا را می خواند از یاد می برد و برای خداوند همتیانی قرار می دهد تا مردم را از راه او منحرف سازد بگو: «چند روزی از کفرت بهره گیر که از دوزخیانی!» (زمر/ ۸)

همانطور که ملاحظه می کنید آنچه به نظر می رسد این است که انسانها غالباً در سختی ها و مشکلات بیشتر به یاد خدا هستند، فقیرانه تر به در خانه اش می روند و بنده وار او را می خوانند اما بعد از گذر از مشکلات، رفاه، نعمت و حس بی نیازی در آنها، سبب غفلت از او و کمکهای پی در پی خداوند می گردد و در نهایت آنان در زمره دوزخیان قرار می گیرند.

انسان نوعاً به گونه ای است که هرگاه نعمتی مانند نعمت زندگی، سلامتی، مقام، مال و دیگر نعمتها به او برسد یا داشته باشد، آن را یا مستند به خود می داند یا به اسباب ظاهری مانند رئیس، دوست، دکتر، دارو، شانس و بخت و امثال اینها نسبت می دهد اما اگر بلائی و مصیبتی و ضرری متوجه او شد، آن را مستند به خدا می داند و دفع آن را می طلبد، چنانچه به همین مضامین، در آیات بسیاری بدان اشاره شده است. ولیکن قضیه بر عکس است «وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ: هر مصیبتی به شما رسد بخاطر اعمالی است که انجام داده اید، و بسیاری را نیز عفو می کند!» (شوری/ ۳۰)» و مکرر گفته شده که عقائد فاسد، صفات خبیث و اعمال زشت، قطع نظر از عقوبات اخروی، در دنیا نیز زیانهای بسیاری دارد از جمله سیاهی دل، قساوت قلب، ضعف ایمان، گرفتن نعمت بعد از رحمت، نزول بلاء، کوتاهی عمر، گرفتار شدن به ظلم ظالمان، غضب الهی، رنجش خواطر انبیاء و ائمه (علیهم السلام) و

صلحاء، تسلط شیطان و غیر اینها. (طیب، ۱۳۷۸، ج ۱۱: ۲۸۹)

از جمله آثار و دلایل توحید آن است که چنانچه ضرر و زبانی مانند بیماری و قحطی و یا خطر هلاکت و غرق، انسان را از هر سو تهدید نماید ناگزیر بر حسب فطرت از وسایل، ناامید گشته و متوجه آفریدگار خواهد شد و با تضرع و زاری رفع خطر را از ساحت او درخواست می نماید در حالی که جز خود و آفریدگار همه چیز و همه وسایل را فراموش نموده است. «ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُوا إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ» - پس از اینکه پروردگار درخواست و زاری و تضرع او را پذیرفت و نعمت را باو باز گردانید و او را از خطر و حادثه که او را تهدید مینمود ایمن فرمود عجز و درخواست حاجت خود را فراموش نموده بار دیگر بکفر و انکار خود بازگردد و به پرستش معبود خود سرگرم می شود- «وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَاداً لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ» و بر خلاف حکم خرد، برای آفریدگار جهان شریک و امثال قرار می دهد و به پرستش آنها اشتغال می ورزد و در نتیجه خود، به ضلالت افتاده و دیگران را نیز ترغیب به کفر و ضلالت می نماید. (حسینی همدانی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۴: ۱۸۹)

به نظر می رسد رفاه مایه ی غفلت و فراموشی می شود («نعمه»... «نسی»). ممکن است انسان ها به هنگام رفاه، مشکلات قبلی خود، همچنین آن خدایی که می خواندند، به در گاهش تضرع و ناله می کردند و از ساحت مقدسش تقاضای اعطای رحمت داشتند را فراموش کنند. «نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُوا إِلَيْهِ». آری رفاه و راحتی می تواند انسان را مبتلا به خدا فراموشی و در نتیجه آن، خود فراموشی کند. همچنین به نظر می رسد غفلت از یاد خدا، مایه شرک است و کسی که بخاطر رفاه خدا را فراموش کرد و غافل شد به سراغ غیر او می رود و مشرک می شود. «نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُوا إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَ جَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَاداً». اگر رفاه، آدمی را تبدیل به موجودی می کند که خدای مهربان نعمت بخش و دوست داشتنی را فراموش کند، پس چرا کسی باید طالب آن شود؟ همین یک دلیل برای طلب نکردنش کافی است.



۱۱- طغیان

كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَيْطَعَىٰ (۶) أَنْ رَاءَهُ اسْتَعَىٰ: چنین نیست (که شما می‌پندارید) به یقین انسان طغیان می‌کند، (۶) از اینکه خود را بی‌نیاز ببیند» (علق ۶ و ۷)

قرآن کریم مکرر و منظم بشر را متوجه می‌سازد که ثروت و مال مانند جاه و مقام از دامهای بسیار خطرناک شیطان است، بسیاری از مردم برای محبت شدید مال، همه عمر خود را صرف تحصیل و تکثیر آن کرده از دیگر وظائف و تکالیف باز میمانند، داشتن ثروت موجب غرور و خودخواهی بسیاری دیگر گشته، خدا و احسانش را فراموش میکنند و تنها فعالیت و لیاقت و کاردانی خویش را سبب جمع مال میپندارند افراد فراوانی را هم ثروتمندی و توانگری بطغیان و تجاوز و عصیان میکشانند ولی جمیع این مفاسد برای مردمی است که ایمان و اعتقادی بمبدأ و معاد ندارند و مشمول تربیت صحیح دینی نگردیده‌اند. در مقابل مردانی یافت میشوند که هر نعمتی برای آنها وسیله خیر و شکر و صلاح و اصلاح میباشد و حتی هر بلا و مصیبتی برایشان موجب صبر و اجر و تهذیب نفس و ترفیع درجه است برآستی انسان موجودی عجیب و روحیات و نفسانیات افرادش قابل مطالعه و در خور بررسی و دقت و تأمل است. زهاد مسیحی از ازدواج خودداری میکند و خلفای عباسی با آنکه خود را جانشین پیغمبر می‌پندارند علاوه بر صدها زن زیبا و کنیزان ماه سیما از پسران نیز تمتع برمیگیرند. عمر بن عبد العزیز یکتا پیراهنش را که شسته‌اند و خشک نشده پوشیده است ضمن خواندن خطبه حرکت میدهد تا خشک شود ولی جامه‌های سلفش را که بدستور او بفروش میرسانند فقط یک قلم سی هزار جفت جوراب است که از کرک در نهایت ظرافت با دست بافته‌اند، دیوژن بخرمی قناعت میکند و اسکندر بر عالمی تسلط می‌یابد و هنوز از فزون طلبی باز نمیایستد. قارون خود را از حیث مال و ثروت مستغنی یافت چنانکه گفتیم خدا را فراموش نمود و دانش خود را علت توانگریش پنداشت و فرعون بمقام رسید و برای پادشاهی مصر ادعای خدائی کرده انا ربکم الاعلیٰ گفت و عجیب‌تر از این دو بلعم باعور بزرگترین روحانیان یهود از علم دین که باید راهنمای آدمی باشد سوء استفاده کرد و علوم دینی و آیات وحی باعث بدبختی و هلاک وی شد تا

در کلام خدا بزرگترین صورتها تصویر شد و آیه فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ (اعراف/۱۷۶) در باره اش نازل گردید این سه نفر (قارون و فرعون و بلعم) برجسته‌ترین نمونه انحراف و طغیان بشر بسبب استغناء مالی و مقامی و علمی هستند و برای افرادی که بوسیله یکی از این سه نعمت و قدرت در خطر طغیان و کفراند درس عبرتی میباشند ولی یوسف واجد همه این نیروها بوده از هر سه جهت (مال و مقام و علم) مستغنی بود و بجای سرکشی و غرور چنین گفت: رب قد آتیتنی من الملک و علمتی من تأویل الاحادیث فاطر السموات و الارض انت ولی فی الدنيا و الاخره توفنی مسلما و الحقنی بالصالحین. (یوسف/۱۰۱) یعنی «پروردگارا مرا از پادشاهی بهره‌مند ساختی و از حقایق علوم (یا تعبیر خوابها) بمن آموختی ای آفریننده آسمانها و زمین که صاحب اختیار من و از خودم شایسته‌تر بتصرف در کار منی هم در دنیا و هم در آخرت، مرا دیندار و فرمانبر بمیران و بمردم صالحم ملحق فرما» و نیز سلیمان با آن حشمت که مولا میفرماید الذی سخر له ملک الجن و الانس مع النبوه و عظیم الزلفه، یعنی «کسیکه پادشاهی آدمی و پری با مقام پیغمبری و عظمت رتبه قرب پروردگار را در اختیار داشت» با چنان مقامی خود را فراموش نموده هر چه دارد از لطف و عنایت خدا میداند و در آن حال که تخت عظیم ملکه یمن را در برابر خود میبیند میگوید هذا من فضل ربی لیبلونی أ أشکر ام أكفر (نمل/۴۰) یعنی «این مقام و پیروزی از پروردگار من است تا بیازمایم که سپاسگزاری و یا ناسپاسی خواهم کرد» حضرت سلیمان هرچه دارد از لطف خدا میداند نه لیاقت خود، و مقام و ثروت و نعمت و کامیابی و پیروزی را وسیله آزمایش می‌شناسد او متوجه است که قدرت چه مالی و مقامی و چه علمی و هنری، محکی بزرگ است که سره یا ناسره بودن زر وجود اشخاص با آن شناخته میشود و مراقبت دارد که از بوته امتحان پاک و خالص درآید نه معیوب و مغشوش، جناب یوسف صدیق نیز پادشاهی و دانش خود را داده خدا معرفی مینماید نه نتیجه تدبیر و زحمت خود، و وجود خویش را با نظری وسیع، جزئی از دستگاه عظیم آفرینش می‌یابد و خوب تشخیص میدهد که این دستگاه با عظمت و دقیق علمی عبث نیست و هدفی دارد و میکوشد تا او نیز مانند سایر اجزاء جهان متوجه هدف خلقت بوده وظیفه‌ای را که بنوبه خود دارد انجام دهد و معترف



است که آفریننده، اداره و تدبیر عالم را در اختیار دارد و در آن، و نوع بشر و طبعا در وجود شخص یوسف تصرف میکند، عزت و ذلتش و حیات و مماتش بدست او است، سرنوشت آینده‌اش نیز با اوست، با خضوع از ذات مقدسش می‌خواهد که او را مؤمن و مطیع بمیراند و پس از مرگ هم با بندگان نیکوکار ملحقش فرماید. (شریعتی، ۱۳۴۶: ۲۶۲)



- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، دار صادر، بیروت، ۱۴۱۴
- حسینی همدانی، سید محمد حسین، انوار درخشان، کتابفروشی لطفی، تهران، ۱۴۰۴ ق
- خسروی حسینی، سید غلامرضا، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن؛ انتشارات مرتضوی، تهران، ۱۳۷۵
- دادجو، فرهاد، مقاله ابن خلدون و تجمل در حکومت، مجله بازتاب اندیشه، شماره ۳۳
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، دارالعلم الدار الشامیة، دمشق بیروت، ۱۴۱۲
- شریعتی، محمد تقی، تفسیر نوین، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۴۶
- طالقانی، سید محمود، پرتوی از قرآن، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۶۲
- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات ناصرخسرو، تهران، ۱۳۷۲
- طیب، سید عبد الحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات اسلام، تهران، ۱۳۷۸
- قرائتی، محسن، تفسیر نور، مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن، تهران، ۱۳۸۳
- قرشی، سید علی اکبر، تفسیر احسن الحدیث، بنیاد بعثت، تهران، ۱۳۷۷
- کاشانی، ملا فتح الله، تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، کتابفروشی محمد حسن علمی، تهران، ۱۳۳۶
- مترجمان، تفسیر هدایت، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۷
- مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۶۰



- معین، محمد، فرهنگ فارسی، امیر کبیر، تهران، ۱۳۸۶
- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، دار الکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۷۴
- نجفی خمینی، محمد جواد، تفسیر آسان، انتشارات اسلامی، تهران، ۱۳۹۸ ق

References

- Ibn Manzoor, Muhammad Ibn Makram, Lasan al-Arab, Dar Sadir, Beirut, 1414
- Hosseini Hamedani, Seyyed Mohammad Hossein, Anwar Derakhshan, Lotfi bookstore, Tehran, 1404 AH
- Khosravi Hosseini, Seyyed Gholamreza, translation and research of the words of the Quran; Mortazavi Publishing House, Tehran, 1375
- Dadjo, Farhad, Ibn Khaldoun's essay and luxury in governance, Reklam Andisheh Magazine, No. 33
- Ragheb Esfahani, Hossein Bin Mohammad, Al-Mufardat fi Gharib al-Qur'an, Dar al-Alam al-Dar al-Shamiya, Damascus, Beirut, 1412
- Shariati, Mohammad Taqi, Tafsir Navin, Publishing Company, Tehran, 1346
- Taleghani, Seyyed Mahmoud, Partovi az Koran, Publishing Company, Tehran, 2012
- Tabarsi, Fazl bin Hasan, Majma al-Bayan in Tafsir al-Qur'an, Nasser Khosro Publications, Tehran, 1372
- Tayyeb, Seyyed Abdul Hossein, Tayyeb Bayan fi Tafsir al-Qur'an, Islam Publications, Tehran, 1378
- Qaraati, Mohsen, Tafsir Noor, Lessons from the Qur'an Cultural Center, Tehran, 2013
- Qurashi, Seyyed Ali Akbar, Tafsir Ahsan al-Hadith, Baath Foundation, Tehran, 1377

- Kashani, Mulla Fethullah, Tafsir al-Sadiqin's method in the obligation of the opponents, Mohammad Hasan Elmi bookstore, Tehran, 1336
- Translators, Tafsir Hedayat, Astan Quds Razavi Islamic Research Foundation, Mashhad, 1377
- Mostafavi, Hassan, Al-Habiq fi Kalamat al-Qur'an al-Karim, Book Translation and Publishing Company, Tehran, 1360
- Moin, Mohammad, Persian Culture, Amir Kabir, Tehran, 2016
- Makarem Shirazi, Nasser, Tafsir al-Nashon, Dar al-Kutub al-Islamiyya, Tehran, 1374
- Najafi Khomeini, Mohammad Javad, Tafsir Asan, Islamia Publications, Tehran, 2018

